

## معراج و بازتاب آن در ادب فارسی\*

### شهرزاد جمالی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

#### چکیده:

معراج، پدیده‌ای الهی است که در زندگی بسیاری از پیامبران رخ داده است. این پدیده، گاه در معنی خاص، پرواز و سیر صعودی در آسمان‌ها تلقی شده است که در مورد پیامبرانی چون رسول اکرم (ص)، عیسی مسیح (ع) و ادريس (ع) صدق می‌کند و گاه در معنی عام، عروج و کمال شخصیتی و نیل به مقام قرب الهی است. از این منظر، پیامبرانی چون حضرت آدم (ع)، نوح (ع) و سلیمان (ع) هر یک در نتیجه‌ی تحوّل شگرف و معجزه آمیز که ناشی از مقام قرب الهی بوده است به نوعی صاحب معراج گشته‌اند. بر این اساس هبوط آدم (ع)، طوفان نوح (ع)، تسبیح یونس در شکم ماهی و دانستن زبان مرغان و تسلط بر باد در زندگی حضرت سلیمان (ع) و نیز معراج پیامبر اسلام (ص) از گونه‌ی عام به شمار می‌روند. در این مقاله مراتب فوق به طور خلاصه بیان و نمونه‌ای از بازتاب آن در ادب فارسی نشان داده شده است.

#### کلید واژه‌ها :

معراج، عروج، پیامبران، معراج نامه، شعر فارسی.

## مقدمه:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چاک شد

«مولانا»

معراج که در لغت به معنای «نردبان، پلکان، آلت عروج و آسانسور» و گاه «معراج» ذکر شده، یکی از پدیده‌ها و اتفاقات مهم زندگی حضرت پیامبر اسلام (ص) و به قولی برترین معجزه و اشرف فضایل آن حضرت به شمار می‌آید و آن عبارت است از «سفر الهی و سیری ملکوتی که از مکه آغاز می‌شود و به انگیزه‌ی ارایه آیات الهی و نمودن شگفتی‌های هستی، با مرکبی بهشتی (براق و رفراف) در زمانی کوتاه به سوی مقصد اعلا پیش می‌رود و با دستاوردهایی عظیم، سامان می‌یابد» (ادیب بهروز، ۱۳۷۴: ۱۶).

این واقعه‌ی عظیم و شگرف در دوران مکی رسالت پیامبر (ص) و در اوج تکذیب‌ها، ناباوری‌ها، خیره‌سری‌ها، زشتخویی‌های مشرکان و نامردمی‌های آنان و در نتیجه‌ی اوج رنج‌ها، زجرهای برگزیده‌ی خداوند و به منظور افزایش مراحل یقین ایشان اتفاق افتاد.

پدیده‌ی «معراج» تنها برای حضرت محمد (ص) تحقق نیافته، بلکه قبل از ایشان بعضی پیامبران نیز معراج و سیر آسمانی داشته‌اند، اما معراج آنان به عظمت و وسعت حضرت پیامبر (ص) نبوده است. از جمله می‌توان به معراج حضرت ادريس (ع)، حضرت ابراهيم (ع)، حضرت موسی (ع)، حضرت عیسی (ع) و... اشاره کرد.

از آنجا که مقام نبوت و پیامبری انبیا در نتیجه‌ی اصطفا و گزینش آنان از درگاه احدیت صورت پذیرفته است، می‌توان چنین استنباط کرد که همه‌ی آنان به نوعی عروج یافته و به جایگاه خاص و عالی دست یافته‌اند و نهایتاً همه‌ی این بزرگان صاحب «معراج» البته در معنای عام آن بوده‌اند، آن گونه که در پی واقعه‌ای عظیم، یقین و ایمانشان را به مرتبه‌ی کمال رسانیده، معراجی روحانی را در پی داشته‌اند و بی‌گمان همه‌ی این بزرگان و برگزیدگان در مقامی اعلا در آسمان حقیقت به ابدیت پیوسته و جاودانه شده‌اند. حتی اعمال خارق عادت و معجزه آمیز این برگزیدگان را می‌توان زیر مجموعه و جزئی از عروج و مقام یافتن آنان دانست؛ اما «معراج» در معنی خاص یعنی سیر صعودی و پرواز آسمانی شامل پیامبر اسلام (ص)، حضرت عیسی (ع)، حضرت ادريس (ع)، حضرت ابراهيم (ع) و... می‌گردد.

زندگی و قصص انبیا در شعر شاعران پارسی گوی اعم از عارف و غیر عارف از جایگاهی خاص برخوردار بوده و چنین به نظر می‌رسد که آنان دل‌بستگی خاص به این موضوع داشته‌اند؛ به‌ویژه ستایش حضرت رسول اکرم، محمد مصطفی (ص) و ذکر معراج ایشان را سبب علو شعر و از سویی زکات طبع شعری

خود می دانسته‌اند.

این ستایش‌ها و ذکرها گاه به شکل پراکنده و گاه منسجم و خاصّ در قالب ستایش نامه‌ها و معراج نامه‌ها نمایان می‌گردد.

مقاله‌ی حاضر در نگاهی گذرا می‌کوشد تا با ذکر معراج برخی پیامبران، قطره‌ای از این دریای بی‌کران را به کام دوستداران ادب فارسی برساند.

### معراج حضرت آدم (ع)

بنابر آنچه که درباره‌ی معنی خاصّ و عام معراج ذکر شده است، مفهوم خاصّ پدیده‌ی معراج درباره‌ی حضرت آدم (ع) - ابوالبشر - مصداقی تامّ ندارد، چرا که معراج وی به نوعی معراجی درونی و ذاتی و آن گونه است که حضرت حقّ در خلقت و اصطفای او کرامت داشته، همچنین ظهور انوار حق در وجود او، آموختن اسماء الهی و این که حقّ تعالی او را بر صورت خویش آفرید و پیروی صفات و اوصافش از صفات و اوصاف الهی و فانی شدن او در این صفات نشانی از این مقام و اصطفاست. گرچه طبق روایات اسلامی (خزائلی، ۱۳۷۱: ۳۱) حضرت آدم (ع) سیر آسمانی داشته و فرشتگان او را بر دوش گرفته و در همه‌ی آسمان‌ها طواف داده‌اند؛ اما «عروج» او را در واقع باید در «هبوط» او دانست.

هر چند به سبب همین «هبوط» و نزول به عالم سفلی، نفس قدسی انسان محکوم به تعلق با نفس حیوانی شد، اما به دلیل حکمت و مشیت الهی اگر این «هبوط» را نوعی «عروج» بدانیم، راهی دور نرفته‌ایم و به گفته‌ی استاد فقید، دکتر زرّین کوب «هبوط آدم به عالم خاکی ترقّی وی را در مراتب کمال تضمین کرد و موجب تداوم مقام «خلیفه اللّهی» انسان گردید. همین معنی در عین آن که جان وی را در این عالم به احساس غربت و می‌داشت، ترقّی وی را در مراتب و اطوار کمال در صعود از منزلگاه نفس بهیمی تا مرتبه‌ی نفس مطمئنّه برای وی ممکن می‌ساخت و هر چند زلت او بهانه‌ای برای هبوط وی به عالم حسّی گشت، باز عالم حسّی مانعی برای عروج انسان به ماورای حس نشده و انبیا و اولیا که شریعت و طریقت همچون میراث آدم به آن‌ها انتقال یافت، مقام خلافت الهی را در ارض، تحقیق و استمرار بخشید.» (زرّین کوب، ۱۳۶۸: ۴۵)

### معراج حضرت ادریس (ع)

ادریس نیز از پیامبرانی است که به حکم آیه‌ی قرآن (سوره‌ی مریم، آیات ۵۶ و ۵۷) «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا، وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»، صاحب معراج بوده است علاوه بر مقام نبوت، سلطنت هم داشته. سی صحیفه‌ی آسمانی به او وحی شده (خزائلی، ۱۳۷۱: ۱۰۱)، سومین پیامبری (پس از آدم و شیث) است که از جانب حقّ تعالی مبعوث شده است و زمان پیامبری او را با پادشاهی «هوشنگ»

دانسته‌اند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۷۶).

او را به دلیل داشتن نعمت‌های سه‌گانه‌ی پیامبری، پادشاهی و حکمت «مثالث النعمه (فرهنگ معین)» لقب داده‌اند و اصحاب مکتب ابن عربی وی را «صاحب تنزیه عقلی و نفسی (زرّین کوب، ۱۳۶۸: ۴۷)»، نویسندگان عرب او را «اخنوخ» تورات دانسته و برخی از قدما او را «هرمس» - حکیم یونانی پنداشته‌اند. مولانا حال او را با عیسی (ع) شبیه می‌داند.

عیسی و ادریس بر گردون شدند با ملائک چونکه همجنس آمدند  
(مثنوی، ۲۶۷۲/۴)

و صاحب کشف الاسرار نیز بر آن است که «چهار پیامبر اکنون زنده‌اند، دو در زمین و دو در آسمان: الیاس و خضر در زمین، و عیسی و ادریس در آسمان» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۵۶). آن‌گونه که نقل شده ادریس (ع) همچون عیسی (ع) به دلیل داشتن سوزن و کمی نخ (نمادی از تعلّقات دنیوی) در آسمان چهارم متوقف شد. مولانا نیز با بیت مذکور او را به لحاظ علوّ درجه‌ی روحانیت با نجوم همجنس می‌داند و این گویای تصویری از «تجربید» و «تنزیه» است که در وجود او متمکن شده و عرفا، نیل به این مرتبه‌ی عالی ادریس - این پیامبر صابر و صدیق قرآنی - را ناشی از «غلبه‌ی روحانیت بر طبیعت» او می‌دانند و نمادی از «مرگ پیش از مرگ». چنانکه سنایی و عطار فرموده‌اند:

بمیرای دوست پیش از مرگ، اگر می‌زندگی خواهی  
که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما  
(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۲)

پیش از اجل بمرد و بدان زندگی رسید  
ادریس وقت گشت که جان چشم باز کرد  
(عطار، ۱۳۶۸: ۱۵۵)

«... او را با ملک الموت دوستی بود، چون عمرش به سیصد و شصت سال رسید، به التماس او و امر - حق تعالی - روح او را غصب کرد و باز داد و بهشت و دوزخ بدو نمود و او به شرط خروج در بهشت رفت و بیرون آمد و به بهانه‌ی آن که «نعلین آنجا فراموش کرده‌ام» بازگشت و آنجا قرار گرفت...» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۲۳)  
علم ادریس در ادبیات فارسی بازتابی خاصّ داشته است، چنانکه ابن یمین سروده:

علم دادند به ادریس و به قارون زر و مال  
شد یکی فوق سماء و دگری تحت سمک  
(خزائلی، ۱۳۷۱: ۱۰۷)

### حضرت نوح (ع)

نوح (ع) - اولین پیامبر اولوالعزم - مظهر صبر و ثبات اولیای حقّ به شمار می‌آید. اصحاب ابن عربی او را مظهر «تنزیه‌ی عقلی» می‌دانند. مولانا ثبات او، در دعوت خلق به حقّ، در مقابل منکران را چنین بیان می‌کند:

نوح نهصد سال دعوت می نمود  
هیچ از گفتن عنان وا پس کشید؟  
دم به دم انکار قومش می فرزود  
هیچ اندر غار خاموشی خزید؟  
(مثنوی، ۱۰/۶ و ۱۱)

حضرت نوح (ع) و کشتی او نمادی از آرامش، امنیّت و اطمینان است:

دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن  
هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش  
(سعدی، ۱۳۶۲: ۷۹۶)

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان  
چه باک از موج بحر، آن را که باشد نوح کشتیبان  
(سعدی، ۱۳۶۲: ۲۹)

فیض او در صفا سکینه‌ی روح  
شاه عادل چو کشتی نوح است  
فضل او در وفا سفینه‌ی نوح  
که از او امن و راحت روح است  
(سنایی، ۱۳۶۸: ۲۹۶)

علاوه بر مقام اصطفاء و نبوّت و ایمن بودن او و نزدیکانش در برابر طوفان، در نتیجه‌ی فنای از خودی و نفسانیات و فنای در صفات حقّ، تجربه‌ای از سیر و سلوک در راه حقّ و مرتبه‌ای از معراج و کمال اوست.

### حضرت ابراهیم (ع)

ابراهیم (ع) دومین پیامبر اولوالعزم و دارای مقام شامخ «خلیل‌اللهی» است. ۶۹ بار نامش در قرآن کریم آمده است؛ و علاوه بر این، سوره‌های با نام خود در قرآن دارد. رگه‌های ایمانی در وجودش از دوران کودکی نمایان می‌گردد و او را در مقام بت شکنی و محاجّه با نمرود بر می‌آورد، ابراهیم بر او استیلا می‌یابد. خانه‌ی کعبه را بنا می‌کند. نمرود او را در کوهی از آتش می‌افکند و به مشیّت الهی کوه آتش در مقابل او سرد و به گلستان تبدیل می‌شود.

«قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (انبیا، ۶۹)». و بدین سان به مقام قرب و کمال اهل یقین

می‌رسد.

به قول حافظ:

یا رب این آتش که بر جان من است      سرد کن زان سان که کردی بر خلیل  
(حافظ، ۱۳۶۹: ۴۲)

این واقعه در حدیقه‌ی سنایی با جلوه‌ای خاص بیان می‌گردد:

آن شنیدی که تا خلیل چه گفت      وقت آتش به جبرئیل نهفت  
(سنایی، ۱۳۶۸: ۱۶۸ به بعد)

سعدی نیز حکایت مهمان نوازی ایشان را در بوستان ذکر کرده است:

شنیدم که یک هفته ابن سبیل      نیامد به مهمان سرای خلیل  
(سعدی، ۱۳۶۲: ۲۵۵ به بعد)

از طرفی این واقعه داستان در آتش رفتن سیاوش و پاک‌ی او را نیز به خاطر می‌آورد.

در سوره‌ی انعام، آیه ۷۵ نیز به معراج آسمانی ابراهیم (ع)، اشاره شده که می‌فرماید: «و همچنین ما به ابراهیم، ملکوت و باطن آسمان‌ها و زمین را ارایه دادیم تا به مقام اهل یقین برسد.»

### حضرت موسی (ع)

موسی (ع) ملقب به کلیم الله سومین پیامبر اولوالعزم است که به واسطه‌ی دوستی و هم‌سخنی او با حق نامش بیش از سایر پیامبران ذکر شده (۱۳۶ بار). میبیدی در کشف الاسرار در این باره (مقام قربت و مباسطت) می‌نویسد: «... بر درگاه عزّت بعد از مصطفی (ص) هیچ پیغامبر را آن مباسطت و قربت نبود که موسی را بود... (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۷۲۸)» و «شرافت مکالمه‌ی او با خداوند بدون واسطه و ترجمان بی تفسیر که خاصّ آدم (ع)، محمد (ص) و او بود. (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۶۷۶)»؛ تا آن جا که حضرت حق خطاب به او می‌فرماید:

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى، وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي،... (سوره طها، آیات ۱۲ به بعد)».

مولانا در مقام محبوبیت او نزد خداوند می‌فرماید:

گفت موسی را به وحی دل خدا      کای گزیده دوست می‌دارم تو را  
(مثنوی، ۲۹۲۱/۴)

او صاحب شریعت و جامع مرتبه‌ی رسالت و خلافت الهی است (زرّین‌کوب، ۱۳۶۸: ۵۹).  
 اما کمال معراج او را باید در طور سینا و «دیدار خواهی» دانست، آنجا که پس از مناجات و راز و نیاز از او تمنای دیدار کرد: «زَبَّ أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ» و در پاسخ این درخواست «لَنْ تَرَانِي» شنید، اما حق تعالی او را نومید نکرد و در نتیجه‌ی این تجلّی و عشق، کوه از هم پاشید (سوره اعراف، آیه ۱۴۳)، موسی از این هیبت و شکوه بی‌هوش شد، چون به هوش آمد، برخاست، از درخواست گستاخانه‌ی خویش توبه و استغفار کرد و خود را اولین گرونده دانست و این همه در نتیجه‌ی جناب عشق و جایگاه متعالی اوست:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد  
 عشق، جان طور آمد عاشقا  
 کوه در رقص آمد و چالاک شد  
 طور مست و خرّ موسی صاعقا  
 (مثنوی، ۲۵/۱ و ۲۶)

«... در واقع از آن پس نیز، چون موسی از اقصای دشت به جانب طور می‌آمد، کوه طور از مقدمش رقص می‌شد و پرتو وحی او که با نور تجلّی اتصال داشت، همچنان همواره طور را از سکون و قرار که لازمه‌ی خودی است مانع می‌شد» (زرّین‌کوب، ۱۳۶۸: ۵۹).

چون برآمد موسی از اقصای دشت  
 کوه طور از مقدمش رقص گشت  
 (مثنوی، ۳/۴۲۶۷)

### حضرت سلیمان (ع)

بنابر روایات قاموس کتاب مقدّس خداوند در رؤیای شبانه به سلیمان ظاهر شد و فرمود: «ای سلیمان! هر چه می‌خواهی بخواه که به تو عطا خواهد شد.» آن حضرت حکمت را طلبید و خدای تعالی «دولت و احترام» را نیز بر آن افزود و به وی عطا فرمود.

دایره‌ی اقتدار ذهنی و دانش سلیمان (ع) به حدی وسیع بود که در اشیاء، نباتات، حیوانات، پرندگان، حشرات و ماهیان دریا سخن می‌راند، شاعری بود که ۱۰۰۵ سرود انشا نمود، فیلسوف و معلم الآدابی بود که سه هزار مثل گفت. سلیمان (ع)، در کتاب مقدّس سمت «نبوّت» ندارد و فقط پادشاه است. در قرآن و منابع اسلامی، او بر باد تسلط دارد و بر جن و انس نیز؛ و همچنین دیو و شیاطین مسخر اویند و صاحب دانش است و زبان پرندگان به او آموخته شده:

سلیمان است گویی در عماری  
 که بر باد صبا تختش روان است  
 (سعدی، ۱۳۶۲: ۴۴۱)

ر بوده شدن انگشتتری سلیمان از دیگر موضوعاتی است که مورد توجه شاعران بوده است. از جمله حافظ:

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم      که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد  
(حافظ، ۱۳۶۹: ۳۰۲)

و سعدی در بی وفایی جهان می فرماید:  
دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود؟      دل در جهان مبند که با کس وفا نکرد  
(سعدی، ۱۳۶۲: ۸۱۹)

او را با «جمشید» یکی دانسته‌اند؛ از آن جهت که این دو پادشاه در بعضی احوال و اعمال مانند استخدام دیوان و جنیان، طاعت جن و انس از ایشان و سفر کردن در هوا (طبق داستان‌ها)، زندگی طولانی (بیش از ۹۰۰ سال)، (در منابع دیگر پادشاهی حضرت سلیمان ۴۰ و عمرش ۵۵ سال ذکر شده و از طرفی تنها مدت پادشاهی جمشید را ۳۰۰ سال دانسته‌اند) داشتن انگشتتری و عصا (به عنوان مظهر قدرت و داشتن پادشاهی و پیغمبری) به هم شبیه بوده‌اند. همچنین گفته‌اند که سلیمان (ع) آینه‌ای داشته که احوال جهان را در آن می‌نگریسته، چنانکه جمشید نیز «جام جهان نما» داشته. شواهدی در ادب فارسی در این باب:

دلیم از وحشت زندان سکندر بگرفت      رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم  
(حافظ، ۱۳۶۹: ۴۴۰)

که مراد از ملک سلیمان شیراز (فارس) پایتخت جمشید است و یا این بیت:  
بر تخت جم که تاجش معراج آسمان است      همت نگر که موری با آن حقارت آمد  
(حافظ، ۱۳۶۹: ۳۰۹)

و خاقانی نیز فرموده:  
جمشید ملک نظیر بلقیس      جز بانوی کامران ندیدست  
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۷۰)

که بنا بر آنچه روایت شده، بلقیس - ملکه شهر سبا- به همسری حضرت سلیمان در آمده است. آنچه که به نوعی به مبحث معراج باز می‌گردد درباره‌ی حضرت سلیمان (ع) علاوه بر مقام پیامبری،



پادشاهی، حکمت، خلافت الهی، دانستن زبان پرندگان، وحوش، موران و آگاهی از حال جماد و نبات و تسلط بر دیوان و جن و پری، حشمت و قدرت معنوی و دایره‌ی اقتدار ذهنی داشتن، انگشتی که در بردارنده‌ی اسم اعظم و نمادی از فره‌ی ایزدی در دست قدرت اوست، مرتبه‌ی پرواز و تسلط او بر باد است که هر چند با معراج دیگر پیامبران به معنای خاص آن قابل قیاس نباشد، به هر حال سیری صعودی و پروازی آسمانی است.

### حضرت یونس (ع)

حضرت یونس بن متی (ع) که در قرآن با عنوان «ذالنون» یاد شده، از فرزندان هود پیامبر بود. «ذالنون» یا «ذوالنون» یعنی «صاحب ماهی» یا «همدم ماهی». خداوند او را به پیامبری شهر «نینوا» مبعوث کرد، اما ایشان او را تکذیب کردند، یونس (ع) در حق ایشان نفرین کرد، خداوند تعالی ابری پر آتش بر سر آنان فرستاد، یونس از میان شهر بیرون رفت تا او را نیابند. با این اعجاز گرایش به حق در ایشان پدید آمد، توبه کردند. خدا توبه‌ی آنان را پذیرفت و عذاب از آنان دور گشت. حضرت یونس سوار بر کشتی شد و به دریا رفت و در غرقاب گرفتار شد و دانست که خدا بر او خشم گرفته است، پس خود را به دریا انداخت. ماهی او را فرو برد؛ چهل روز در شکم ماهی بود، در میانه‌ی سه تاریکی: تاریکی شب، آب و شکم ماهی. توبه کرد و مغفرت طلبید و ندای «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انبیا، ۸۷) سر داد و حضرت حق توبه او را پذیرفت و او را از شکم ماهی بیرون آورد.

میبدی او را مردی متعبد و خوش آواز، اما «قلیل الصبر» و «تنگ خوی و عجول» می‌خواند و می‌افزاید: «از اینجا بود که خدای تعالی با مصطفی گفت: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۲۹۸)

(ای محمّد! تو چون آن مرد ماهی بی صبر و زود خشم و شتابنده در کار مباش، تو صبر کن در کارها و در بلاها). (قلم، ۴۸)

معراج او در واقع همین است که ماهی به فرمان حق او را بلعید و به این زندان گرفتار شد. اما به سبب توبه و اظهار پشیمانی چنانکه آدم (ع) ندای «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» (اعراف، ۲۳) سر داد خداوند او را بخشود و این زندان برای او آسایشگاهی امن جهت تسبیح و ذکر حق گردید؛ چنانکه حضرت حق در کتاب مبارکش می‌فرماید: «یاد آر حال یونس را هنگامی که از میان قوم خود غضبناک بیرون رفت و چنین پنداشت که ما او را در مضیقه و سختی نمی‌افکنیم تا آن که به ظلمت دریا و شکم ماهی در شب تار گرفتار شد. آنگاه در آن ظلمت ها فریاد کرد: الهیا! خدایی به جز ذات یکتای تو نیست، تو از شرک و شریک و هر عیب و آرایش، پاک و منزهی و من از ستمکارانم، بر نفس خود ستم کردم، به حالم ترخم فرما (سوره‌ی انبیا، آیات ۸۷ و ۸۸)». و باز حق درباره‌ی او فرمود: «اگر نه از تسبیح گویان می بود، او را

تا قیامت در شکم ماهی نگاه می‌داشتیم».

مولانا در بیان این نکته که «حقّ تعالی نه بالاست و نه زیر، تجلّی او بر بالا همان باشد که در زیر» با ذکر حدیث نبوی که حضرت رسول (ص) در آن از معراج خود و یونس (ع) ذکر کرده‌اند، می‌فرماید:

«... و حقّ از زیر و بالا مستغنی است، این زیر و بالا ما راست که پای و سر داریم، مصطفی فرمود: لا تفضلونی علی یونس بن متی بان کان عروجه فی البطن الحوت و عروجی فی السماء علی العرش»، یعنی اگر مرا تفضیل نهید بر او از این منهد که عروج در بطن حوت بود و مرا در بالا بر آسمان، که حقّ تعالی نه بالاست و نه زیر، تجلّی او بر بالا همان باشد و در زیر همان و در بطن حوت همان، او از بالا و زیر منزّه است و همه بر او یکی است...». (مولوی، ۱۳۶۹: ۱۰۳)

گفت پیغمبر که معراج مرا	نیست بر معراج یونس اجتبا
آن من بر چرخ و آن او نشیب	زان که قرب حق برونست از حسیب
قرب نه بالا؛ نه پستی رفتنست	قرب حق از حبس هستی رفتنست
نیست را چه جای بالا است و زیر	نیست را نه زود و نه دورست و دیر
کارگاه و گنج حق در نیستی ست	غزه‌ی هستی چه دانی نیست چيست

(مثنوی، ۴۵۱۲/۳ - ۴۵۱۶)

### حضرت عیسی (ع)

حضرت عیسی ملقب به مسیح، چهارمین پیامبر الواعزم و آخرین پیامبر بنی اسرائیل است. نام او ۲۵ بار در قرآن ذکر شده. میبیدی چهار نام برای او بر می‌شمارد:

«مسیح، عیسی، کلمه و روح الله» (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۲۸).

علاوه بر تولّد اعجاز آمیز او، شهادتش بر پیامبری خدا در نوزادی، بینا کردن نابینای مادرزاد، زنده کردن مردگان، سلامت بخشی به بیماران ابرص، دمیدن در گل و آفریدن پرنده و... از معجزات اوست.

حال او در امر ولادت به حضرت آدم (ع)، و در فرجام به ادریس (ع) می‌ماند؛ چنانکه گفته‌اند و پیش از این نیز ذکر شد، عیسی (ع) را به آسمان چهارم بردند و آنچه از تعلّقات دنیایی مانع صعود او به آسمان هفتم شد، وجود سوزنی به مثابه‌ی علائق دنیایی بود.

سوزنی را پایبند راه عیسی ساختند  
 حبّ دنیا پای بند است ار همه یک سوزن است

(سنایی، ۱۳۶۲: ۸۵)

گرچه عیسی به آسمان هفتم نرسید و در آسمان چهارم ماند، اما هیچ یک از افلاک مانند فلک چهارم، ستاره ای روشن و درخشنده چون خورشید ندارند و این خود یک امتیاز است و رسیدن به آن مقام جز در سایه‌ی رحمت و همت مردانه ممکن نیست. خورشید نیز از این که همنشین پیامبری چون «مسیح» شده، بر خود می‌بالد:

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک  
از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو  
(حافظ، ۱۳۶۹: ۴۷۴)

بنا به روایاتی، حضرت عیسی در آخرالزمان، در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) به جهان باز می‌گردد و در نماز به ایشان اقتدا می‌کند و پیروان خود را به دین اسلام و قبول ولایت مهدی موعود (عج) می‌خواند (آریان، ۱۳۶۹: ۲۹).

صوفیه، عیسی را مظهر زهد و فقر و الگوی کمال تجرد و تفرید و انزوای عارفانه می‌دانند. ابن عربی بر آن است که خداوند جسم عیسی (ع) را به مرتبه‌ی روح رسانید و او را مظهر فعل خالقیت خویش کرد و به همین سبب می‌توانست مردگان را زنده سازد (آریان، ۱۳۶۹: ۳۳).

فیض روح القدس از باز مدد فرماید  
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد  
(حافظ، ۱۳۶۹: ۲۹۰)

همچنین علت «روح الهی» او را، خلاصی از نفس ناسوتی خود و رهایی از قفس تن می‌دانند و چنانکه عین القضاة می‌فرماید:

«... عیسی علیه السلام خبر داد که «لَا يَدْخُلُ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ». گفت: «به ملکوت آسمان‌ها نرسد هر که دو بار زاده نشود». یعنی هر که از عالم شکم مادر به در آید، این جهان را ببیند و هر که از خود به در آید، آن جهان را ببیند». (عین القضاة همدانی، ۱۳۶۲: ۱۲) «أَبْدَانِهِمْ فِي الدُّنْيَا وَ قُلُوبِهِمْ فِي الْآخِرَةِ». عیسی (ع) کمال و رفعت که داشت، از آن داشت که او را خلعت روح القدس در پوشیده بودند، او را همه روح کرده: «أَبْدَانُهُ بَرُوحُ الْقُدُسِ...» (عین القضاة همدانی، ۱۳۶۲: ۱۴۸).

یا رب از نفس پلیدم پاک کن تا خویش را  
همچو عیسی جاودان خود را مطهر گویمی  
(عطار، ۱۳۶۸: ۸۳۸)

برخی از قوم عیسی (ع) در توجیه منکران که می‌گفتند: «فرزند بی پدر متصور نیست» او را زاده‌ی خدا دانستند و گمراه گردیدند و «ثالث ثلاثه» رقم کشیدند. جبرئیل فرمود:

«ای عیسی! قوم تو چنین گفتند، زمین می‌لرزد از گفت ایشان، خالق آسمان‌ها و زمین پاک است از گفت ایشان. عیسی (ع) برخاست و از الله آمرزش طلبید و سه رکعت نماز گزارد: یک رکعت به منظور دفع ربوبیت از خود، رکعت دوم نفی الوهیت از مادر و رکعت سوم جهت وحدانیت و یگانگی کردگار» (مبیدی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۶۵۵).

حق تعالی خود در این باب می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

البته آن کسانی که از کافران به سه خدا قایل شدند (آب و ابن و روح القدس را خدا گفتند) کافر گردیدند و حال آنکه جز خدای یگانه خدایی نخواهد بود، اگر از این گفتار (تثلیث و قول به اقانیم ثلاث) زبان نبنند، البته آن کافران را عذابی دردناک خواهد رسید. (سوره‌ی مائده، آیه ۷۳) و در آیه‌ی ۷۵ از همان سوره می‌فرماید:

«مسیح پسر مریم پیغمبری بیش نبود که پیش از او پیغمبرانی آمده‌اند و مادرش هم زنی راستگو و با ایمان بود و هر دو به حکم بشریت غذا تناول می‌کردند، بنگر ما چگونه آیات خود را (در بشریت مسیح) به طور روشن بیان می‌کنیم و آنگاه بنگر که آنان چگونه به خدا دروغ می‌بنند (و مسیح را خدا می‌خوانند)».

نظامی نیز، آنجا که پسرش محمد را نصیحت می‌کند، همین نکته را بازگو می‌کند:

از سه بگذر که محملی نه قویست	از دو هم در گذر که آن ثنویست
سر یک رشته گیر چون مردان	دو رها کن، سه را یکی گردان
تا ز ثالث ثلثه جان نبری	گوی وحدت بر آسمان نبری

(نظامی، ۱۳۷۳: ۲۲ تا ۲۴)

نهایتاً عیسی (ع) چون ادریس (ع) و محمد (ص) صعودی آسمانی داشته و به حکم بخشی از آیه‌ی ۵۵ آل عمران:

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ...» به آسمان برده شده، از آن سبب که چون پادشاه جهودان قصد کشتن مسیح (ع) را داشت، او را در خانه‌ای برد و داری ساختند و خلق حاضر شدند. «تطیانوس قتال در خانه شد تا عیسی علیه السلام را بیرون آرد. خدای تعالی جبرئیل علیه السلام

بفرستاد، تا عیسی علیه السلام را از آن زندان برگرفت و به روزن خانه بیرون آورد و به آسمان برد و شبه او را بر تطیانوس افکند. گفت عیسی در این جا نیست. خلق در آمدند، وی را دیدند بر هیأت عیسی. گفتند: عیسی خود تویی؛ مردمان را به جادوی هلاک کردی و می گویی عیسی در اینجا نیست؟ رسن در گردن وی کردند و کشیدند. وی فریاد می کرد که من قتالم، نه عیسی. سود نداشت. تا وی را بر دار کردند و بکشتند. آنگاه به شک شدند؛ گفتند: اگر این عیسی بود، قتال کو؟ و اگر قتال بود، عیسی کو؟» (اردلان جوان، ۱۳۶۷: ۲۳۰).

حقّ تعالی در آیه ی ۸ و ۱۵۷ سوره ی نسا می فرماید:

و هم از این رو که گفتند ما مسیح عیسی فرزند مریم رسول خدا را کشتیم، در صورتی که نه او را کشتند و نه به دار کشیدند، بلکه امر بر آنها مشتبه شد و همانا آنان که درباره ی او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید سخن گفتند و عالم به او نبودند، جز آن که از پی گمان خود می رفتند و به طور یقین (شما مومنان بدانید) که مسیح را نکشتند، بلکه خدا او را بالا برد به سوی خود و پیوسته خدا مقدر و کارش همه از روی حکمت است.

#### نتیجه:

حاصل سخن این که حکایات و زندگی پیامبران (ع) و معجزات ایشان به ویژه معراج در شعر بلند شاعران پارسی گوی، جایگاهی والا و رویکردی هنری در شعر آنان دارد و هر شاعر بنا بر روحیات و اقتضای حال خویش از این زمینه بهره برده و به شعر خود غنا بخشیده است. این نکته گویای آن است که شاعران ایران زمین تا چه میزان با قرآن و فرهنگ اسلامی و امور معنوی آشنا و مأنوس بوده اند...

هبوط حضرت آدم (ع)، معراج حضرت ادریس (ع) و حضرت عیسی (ع)، دیدار خواهی حضرت موسی (ع)، در آتش رفتن حضرت ابراهیم (ع) و تسلط حضرت سلیمان (ع) بر باد و دانستن زبان وحوش و پرندگان و موران و طوفان پرتلاطم نوح (ع) و... از بُن مایه های قوی فرهنگ غنی ادب فارسی است که شاعرانی بزرگ چون سنایی، خاقانی، نظامی، عطار، مولانا، سعدی، حافظ، جامی و... هر یک به گونه ای به این موضوعات پرداخته و آنها را در شعر خود گنجانده اند.

اما معراج خاصّ پیامبر اسلام حضرت محمّد (ص) - جایگاهی دیگر دارد و بحث «معرّاج نامه» را در ادب فارسی پدید می آورد که ان شاءالله به آن نیز پرداخته خواهد شد.

### کتاب نامه:

قرآن کریم.

- آریان، قمر. ۱۳۶۹. چهره‌ی مسیح در ادبیات فارسی. چاپ اول. تهران: انتشارات معین.
- ادیب بهروز، محسن. ۱۳۷۴. معراج از دیدگاه قرآن و روایات. چاپ اول. تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی. اردلان جوان، سید علی. ۱۳۶۷. تجلی شاعرانه‌ی اساطیر در شعر خاقانی. چاپ اول. مشهد مقدس: انتشارات آستان قدس رضوی.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین. ۱۳۶۹. دیوان. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. چاپ اول. خاقانی، دیوان اشعار. ۱۳۷۳. به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات زوار. خزائی، محمد. ۱۳۷۱. اعلام قرآن. چاپ چهارم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۴. بحر در کوزه. چاپ سوم. تهران: انتشارات علمی.
- سعدی. ۱۳۶۲. کلیات. به تصحیح محمدعلی فروغی. چاپ سوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سنایی. ۱۳۶. حدیقه‌الحقیقه. به تصحیح مدرّس رضوی. چاپ سوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۳۶۲. دیوان. به تصحیح مدرّس رضوی. چاپ سوم. تهران: انتشارات سنایی.
- عطار نیشابوری. ۱۳۶۸. دیوان. به تصحیح تقی تفضلی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عین القضاة همدانی. ۱۳۶۰. تمهیدات. به تصحیح عقیف عسیران. چاپ دوم.
- مستوفی، حمدالله. ۱۳۶۴. تاریخ گزیده. چاپ سوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین. ۱۳۶۹. فیہ ما فیہ. به تصحیح بدیع الزمان فروزان فر. چاپ ششم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳۸۳. مثنوی. به تصحیح نیکلسون. ترجمه و تحقیق حسن لاهوتی. (۴ مجلد) چاپ اول. تهران: نشر قطره.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. ۱۳۷۱. کشف الاسرار و عده الابرار. (ده مجلد). چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. ۱۳۷۳. هفت پیکر. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.